

Typology of Objections Regarding the Created Nature of the Universe Based on Contemporary Atheistic Arguments

Maryam al-Sadat Hashemi* / Hamzeh-Ali Bahrami**

Received Date: 2025/09/25

Accepted Date: 2025/11/01

Abstract

The issue of creation is one of the most fundamental topics in philosophical theology and Imami theology. In the past two decades, with the emergence and expansion of contemporary atheistic arguments, it has experienced a new form of skepticism. These arguments, based on findings in theoretical physics—including explanations grounded in quantum randomness, multiverse models, causal closure, and scenarios suggesting the universe's eternal nature—aim to deny the necessity of a creator and assert that natural explanations are sufficient for the origin and continuation of the universe. This study, employing a typological approach and a descriptive-analytical method, seeks to identify and coherently explain these arguments in four main categories, analyzing the epistemological foundations underlying each. The innovation of this research lies in its exclusive focus on contemporary scientific-atheistic arguments and its integration of critiques of Islamic philosophy with assessments of the philosophy of science for each category. The findings show that despite the apparent diversity of contemporary arguments, all categories are rooted in an extreme naturalistic assumption and a reductionist understanding of physical laws, each facing logical, metaphysical, and even scientific challenges. By offering this typology and highlighting the internal weaknesses of each category, this research provides a foundation for designing more precise responses tailored to the demands of contemporary scientific-religious debate.

Keywords: *The issue of the created nature of the universe, doubt, contemporary atheism, quantum randomness, multiverse model, causal closure, transcendent wisdom*

DOI: 10.22034/ssr.2025.549282.1077

* Lecturer at Isfahan University of Technology, Isfahan, Iran (hashmysadat@gmail.com).

** Associate Professor, Department of Islamic Studies, Faculty of Ahl al-Bayt, University of Isfahan. Isfahan. Iran (bahrame1918@gmail.com).

تصنيف الشبهات النافية للخالقية على ضوء الحجج الإلحادية المعاصرة

مريم السادات هاشمي* / حمزه على بهرامی**

الإسلام: ١٤٤٧/٠٤/٠٢ القبول: ١٤٤٧/٠٥/١٠

الملخص

تُعدّ مسألة الخالقية واحدةً من أعمق القضايا الأساسية في الإلهيات الفلسفية وعلم الكلام الإمامي. وقد شهدت خلال العقدين الأخيرين ظهوراً نمطاً جديداً من إثارة الشبهات، وذلك مع انتشار الاستدلالات الإلحادية الحديثة، وبالاستناد إلى مكتشفات الفيزياء النظرية مثل التفسيرات القائمة على الصدفة الكوانتية، ونماذج الأكوان المتعددة، ومبدأ العلية المغلقة، وفرضيات أزلية الكون، يهدف هذا القسم من الاستدلالات نفي ضرورة وجود الخالق، والقول بكفاية التفسيرات الطبيعية لحدوث العالم واستمراره. يهدف هذا البحث، من خلال المنهج الوصفي-التحليلي وبعتماد مقارنة التصنيف، إلى تحديد وتبيين منهجي لهذه الحجج ضمن أربعة أتماط رئيسية، وتحليل الأسس المعرفية التي تقوم عليها. وتكمن أصالة الدراسة في تركيزها الحصري على الحجج الإلحادية العلمية المعاصرة، والدمج بين نقد الفلسفة الإسلامية وتقييم فلسفة العلم في تحليل كل نوع منها. تشير نتائج البحث إلى أنه رغم تنوع صور هذه الحجج ظاهرياً، فإن جميعها تركز على الافتراض المسبق للطبيعية المفرطة، وعلى فهم اختزالي للقوانين الفيزيائية، مما يجعلها تواجه إشكالات منطقية وما بعد طبيعية بل وحتى علمية. ومن خلال عرض تصنيف منهجي لهذه الحجج وبيان نقاط الضعف الداخلية في كل نوع منها، وتسهم هذه الدراسة في تمهيد الطريق لصياغة ردود دقيقة ومتوافقة مع متطلبات الحوار العلمي-الديني المعاصر.

الكلمات المفتاحية: الخالقية، الشبهة، الإلحاد المعاصر، الصدفة الكوانتية، نموذج الأكوان المتعددة، العلية المغلقة، الحكمة المتعالية.

DOI: 10.22034/ssr.2025.549282.1077

* مدرّسة في جامعة أصفهان للتكنولوجيا - أصفهان - إيران (hashmysadat@gmail.com)
** أستاذ مشارك، قسم الدراسات الإسلامية، كلية أهل البيت (عليه السلام)، جامعة أصفهان، إيران
(bahrame1918@gmail.com)

گونه‌شناسی شبهات نافی خالقیت بر اساس استدلال‌های معاصر اثنیستی

مریم‌السادات هاشمی* / حمزه علی بهرامی**

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۷/۰۳ تاریخ تأیید: ۱۴۰۴/۰۸/۱۰

چکیده

مسئله خالقیت، یکی از بنیادی‌ترین مباحث در الهیات فلسفی و کلام امامیه است که طی دو دهه اخیر با ظهور و گسترش استدلال‌های نوین جریان اثنیستی، شکل تازه‌ای از شبهه‌پراکنی را تجربه کرده است. این دسته از استدلال‌ها، با تکیه بر یافته‌های فیزیک نظری از جمله تبیین‌های مبتنی بر تصادف کوانتومی، مدل‌های چندجهانی، علیت بسته و سناریوهای بی‌آغاز بودن جهان در پی نفی ضرورت وجود خالق و کفایت توضیحات طبیعی برای پیدایش و تداوم عالم هستند. پژوهش حاضر با رویکرد گونه‌شناسی و با روش توصیفی-تحلیلی، به دنبال شناسایی و تبیین منسجم این استدلال‌ها در چهارگونه اصلی و تحلیل مبانی معرفتی حاکم بر آن‌هاست. نوآوری این پژوهش در تمرکز انحصاری بر استدلال‌های علمی-الحادی معاصر و تلفیق نقد فلسفه اسلامی با ارزیابی فلسفه علم برای هر گونه است. یافته‌ها نشان می‌دهد که علی‌رغم تنوع ظاهری استدلال‌های معاصر، همه گونه‌ها بر پیش فرض طبیعت‌گرایی افراطی و فهم تقلیل‌گرایانه از قوانین فیزیکی استوارند و هر یک با چالش‌های منطقی، متافیزیکی و حتی علمی مواجه‌اند. این پژوهش با ارائه این گونه‌شناسی و تبیین نقاط ضعف درونی هر گونه، زمینه را برای طراحی پاسخ‌های دقیق‌تر و متناسب با الزامات مناقشات علمی-دینی روز فراهم می‌آورد.

واژگان کلیدی: خالقیت، شبهه، اثنیسم معاصر، تصادف کوانتومی، مدل چندجهانی، علیت بسته و حکمت متعالیه.

DOI: 10.22034/ssr.2025.549282.1077

* مدرس دانشگاه صنعتی اصفهان، اصفهان، ایران (نویسنده مسئول) (hashmysadat@gmail.com).
** دانشیار گروه معارف اسلامی دانشکده اهل البیت (ع) دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران
(bahrame1918@gmail.com)

مقدمه

مسئله خالقیت، به مثابه یکی از ارکان اصلی الهیات فلسفی و کلام امامیه، همواره محور نزاع‌های فکری میان مکتب توحیدی و جریان‌های الحادی بوده است. در سنت فلسفه اسلامی، خالقیت نه صرفاً به معنای آغاز آفرینش در نقطه‌ای زمانی، بلکه به مثابه افاضه هستی از جانب علت واجب‌الوجود بر ماسوی، پیوسته مورد بحث بوده است. با این حال، تحولات علمی قرون اخیر، به ویژه در حوزه فیزیک نظری و کیهان‌شناسی، بستری تازه برای دگرگونی چهره الحاد پدید آورده است.

اگر در دوران الحاد کلاسیک، تمرکز عمده بر استدلال‌هایی همچون برهان شریا تعارض در صفات الهی بود در دهه‌های اخیر الحاد معاصر با بهره‌گیری از مفاهیمی مانند «تصادف کوانتومی»، «مدل‌های چندجهانی»، «علیت بسته» و «نظریه‌های بی‌آغاز بودن کیهان»، تلاش کرده است تبیینی طبیعی و بی‌نیاز از علت فاعلی ماورایی برای پیدایش عالم ارائه دهد. این تحولات، نه تنها ضرورت بازخوانی مباحث خالقیت را ایجاب می‌کند، بلکه نوعی تغییر میدان مناقشه از حوزه انتزاعی فلسفه محض به عرصه تعامل پیچیده فلسفه و علم را به همراه دارد.

پراکندگی شکلی و محتوایی این شبهات نافی خالقیت، در فضای مجازی، متون آکادمیک، و گفت‌وگوهای میان‌رشته‌ای، سبب دشواری درک و پاسخگویی مؤثر به آن‌ها شده است. نبود یک نقشه تحلیلی روشن برای طبقه‌بندی و شناخت گونه‌های اصلی این استدلال‌ها، موجب تکرار پاسخ‌های عمومی و غیرهدفمند در محافل دینی و دانشگاهی گردیده است.

لذا پژوهش حاضر با هدف ترسیم گونه‌شناسی جامع شبهات نافی خالقیت بر پایه استدلال‌های معاصر اثیستی، سه ضرورت اصلی را دنبال می‌کند: نخست، فراهم کردن چارچوبی نظم‌یافته برای شناخت دقیق استدلال‌های الحادی در این حوزه. دوم، آشکارساختن پیش‌فرض‌های معرفتی و متافیزیکی مؤثر بر این استدلال‌ها و سوم، ایجاد بستر برای تولید پاسخ‌های دقیق و سازگار با اقتضانات مناقشات علمی-فلسفی روز. نوآوری این پژوهش، تمرکز اختصاصی بر استدلال‌های علمی-الحادی معاصر، به جای رویکردهای کلی و آمیخته با الحاد کلاسیک و تحلیل آن‌ها با بهره‌گیری هم‌زمان از منابع فلسفه اسلامی و فلسفه علم است؛ بنابراین گونه‌شناسی ارائه شده در این تحقیق، نه صرفاً یک طبقه‌بندی نظری، بلکه ابزاری راهبردی برای مواجهه علمی و روشمند با جریان شبهه‌پراکنی معاصر در مسئله خالقیت خواهد بود.

۱۴۶

پژوهش

فصل سوم / شماره ششم / بهار ۱۴۰۳ / شماره ۱۴۶

پیشینه پژوهش

مطالعه استدلال‌های الحادیِ نافیِ خالقیت در ادبیات فلسفه دین و فلسفه علم، مسیری چند دهه‌ای را طی کرده است که می‌توان آن را به سه دوره کلی تقسیم کرد:

۱. دوره پیشامعاصر: الحاد کلاسیک و نقد متافیزیکی خالقیت؛ بخش اعظم آثار این دوره به نقدهای فلسفی غیرعلمی بر ایده خالق می‌پردازد؛ از جمله استدلال‌هایی «در باره ناسازگاری میان صفات الهی، برهان شر، یا نفی غایت‌مندی در جهان؛ فیلسوفانی همچون دیوید هیوم، فریدریش نیچه (دجال، ۱۸۹۵، ص ۴۱)، و برتراند راسل (چرا من مسیحی نیستم، ۱۹۲۷، ص ۳۸) از نمونه‌های برجسته این مرحله به‌شمار می‌آیند. در جهان اسلام نیز پاسخ‌های فلسفی-کلامی در بستر فلسفه اسلامی و کلام امامیه طرح شده است. آثار ابن‌سینا (الشفاء، ج ۲، ص ۸۸)، خواجه نصیرالدین طوسی در **تجربید الاعتقاد**، و علامه طباطبایی (بداية الحکمة، ص ۵۸) هر یک بازسازی عقلانی مفهوم خالق واجب‌الوجود را در برابر نقدهای متافیزیکی الحاد کلاسیک پی گرفته‌اند.

۲. دوره معاصر: الحاد علمی و استدلال‌های مبتنی بر مدل‌های فیزیکی-کیهان‌شناختی؛ از اواخر دهه ۱۹۶۰ تا دهه ۱۹۸۰ میلادی، با کشف تابش زمینه کیهانی توسط پنزیاس و ویلسون (۱۹۶۵) و تثبیت مدل استاندارد مه‌بانگ، مسئله «تکینگی اولیه» و تلاش برای تبیین آن بدون ارجاع به مبانی متافیزیکی در مرکز توجه قرار گرفت. در همین روند، فیزیک کوانتومی به تدریج از محدوده تفسیر ذرات زیراتمی فراتر رفت و وارد قلمرو کیهان‌شناسی شد؛ بدین‌سان بحث «پیدایش جهان از نوسانات خلاً» شکل گرفت. نخستین بار، ادوارد تریون در مقاله خود با عنوان «آیا جهان یک نوسان خلاً است؟» (تریون، ۱۹۷۳، صص ۳۱۵-۳۱۳)، فرضیه‌ای را مطرح کرد مبنی بر این‌که جهان می‌تواند پیامد نوسانات خودبه‌خودی میدان‌های کوانتومی خلاً باشد. در ادامه، در دهه ۱۹۸۰، پاول دیویس در کتاب **خدا و فیزیک نوین** (دیویس، ۱۹۸۳، صص ۲۳-۲۵) این دیدگاه را در ادبیات عمومی فیزیک طرح کرد، اما برخلاف تفسیرهای الحادی، تصادف‌گرایی مطلق را مورد نقد قرار داد و بر امکان خوانش خدا باورانه از نظم و هماهنگی درون قوانین طبیعی تأکید کرد. پس از او، استیون هاوکینگ و لئونارد ملودینوف در **طرح بزرگ** (هاوکینگ، ملودینوف، ۲۰۱۰، صص ۱۷۰-۱۸۰) و نیز الکساندر ویلنکین و لورنس کراوس در **جهانی از هیچ** (ویلنکین و کراوس، ۲۰۱۲، صص ۱۳-۱۸) نظریه‌های «کیهان خودبسنده» و «پیدایش از هیچ فیزیکی» را پیش نهادند. در همین حال، فیلسوفان و کیهان‌شناسان برجسته‌ای چون راجر پنروز (پنروز، ۲۰۱۰، ص ۱۱۲) و مارتین ریس (ریس، ۱۹۹۹، ص ۶۷) با نگاهی انتقادی، بر وجود نظم و جهت‌مندی

در ساختار جهان و ناسازگاری آن با فرض تصادف محض تأکید کردند. به این ترتیب، خاستگاه حقیقی «الحاد علمی» نه در کشف نظریه‌های تازه کوانتومی، بلکه در کاربرد فلسفه کوانتوم برای تفسیر پیدایش جهان به‌گونه‌ای خودبسنده و بی‌نیاز از علت فاعلی نهفته است. این جابه‌جایی معرفتی - از فیزیک ذرات به کیهان‌شناسی فلسفی - نقطه عطفی در پیدایش موج نوین «الحاد علمی» در دهه‌های پایانی قرن بیستم به‌شمار می‌آید (هاوکنگ، ۲۰۱۰، ص ۱۷۷؛ کراوس، ۲۰۱۲، ص ۱۵).

۳. پژوهش‌های داخلی و اسلامی در مواجهه با این جریان: در میان آثار فارسی، احمدحسین قراملکی در کتاب *درآمدی بر فلسفه دین نوین* (قراملکی، ۱۳۸۹، صص ۲۲۵ - ۲۳۱) در فصل «حجت‌های علمی الحاد» به اختصار، استدلال‌های الحادی نافی خالقیت را مرور کرده، اما گونه‌شناسی منظمی عرضه نکرده است. وی بر ضعف مبنای معرفت‌شناختی الحاد علمی تأکید می‌کند و پاسخ خود را در حد نقد طبیعت‌گرایی افراطی نگه می‌دارد. همچنین، مهدی سجادی در کتاب *کلام نو و مباحث فلسفی خالقیت* (پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۹۸، صص ۲۷۳ - ۲۸۵)، مجموعه‌ای از استدلال‌های علمی مخالف خالق را در آثار هاوکنگ، کراوس و دنت بررسی کرده است، اما رویکرد او تجمیعی و فاقد چارچوب تحلیلی یکپارچه است. در همین راستا، قراملکی در مقاله «پاسخ فلسفی به شبهات علمی الحادی» (قبسات، ۱۴۰۱، صص ۱۲۵ - ۱۴۲) و سجادی در «فرانزویه خالقیت در علم جدید» (الهیات و فلسفه دانشگاه تهران، ۱۳۹۹، صص ۹۵ - ۱۱۹) کوشیده‌اند پاسخ‌هایی تلفیقی به این جریان ارائه دهند، اما هیچ‌یک به گونه‌شناسی مستقل و نظام‌مند نرسیده‌اند.

بنابراین در ادبیات فلسفه دین و فلسفه علم تا زمان نگارش این مقاله، پژوهشی که به گونه‌شناسی اختصاصی شبهات نافی خالقیت صرفاً بر پایه استدلال‌های معاصر اثنیستی پردازد و در هر گونه، هم‌زمان پیش‌فرض‌های معرفتی و نقد فلسفه اسلامی را عرضه کند، منتشر نشده است. این خلأ موجب شده پاسخ‌های موجود یا کلی‌گویانه باشند یا ناسازگار با بافت علمی-فلسفی استدلال. پژوهش حاضر دقیقاً این خلأ را هدف گرفته است.

۱. مفهوم‌شناسی و چارچوب نظری

۱-۱. تعریف شبهه

در ادبیات کلام اسلامی، شبهه برخلاف نقد صرف، ماهیتی انحراف‌زا داشته و غالباً با نوعی پیش‌فرض ایدئولوژیک یا جهت‌گیری اعتقادی همراه است که هدف آن ایجاد تردید پایدار در

باورهای بنیادین مخاطب است (مظفر، ۱۳۸۹، ص ۴۵). از سوی دیگر، استدلال علمی بی طرف اگر نتیجه اش با آموزه های دینی ناسازگار باشد لزوماً در قلمرو «شبهه» قرار نمی گیرد، مگر آن که به صورت گزینشی یا همراه با بار مفهومی خاص علیه باور دینی به کار رود. شناخت این مرز، شرط ضروری برای گونه شناسی است؛ چرا که اگر هر دیدگاه ناسازگار با آموزه خالقیت را «شبهه» بنامیم، هم خطر خلط روش شناسی داریم، هم طبقه بندی ها از دقت می افتند و هم پاسخ های بعدی ممکن است ناهدفمند شوند.

۲-۱. تعریف «شبهه نافی خالقیت»

در این پژوهش، «شبهه نافی خالقیت» به عنوان گزاره یا مجموعه گزاره هایی تعریف می شود که مستقیماً ضرورت وجود علت فاعلی فوق طبیعی برای پیدایش و تداوم عالم را انکار کند، بر داده ها، مدل ها یا مفروضات علمی-فلسفی معاصر تکیه داشته باشد و در بیان یا ساختار، جهت گیری به سوی حذف خالق و تقویت تبیین طبیعی گرایانه را هدف گذاری کرده باشد. به تعبیر روشن تر، شبهه نافی خالقیت در این متن با دو ویژگی متمایز می شود: ۱. بنیان معرفتی آن در چهارچوب طبیعت گرایی افراطی یا تقلیل گرایی علمی تعریف شده باشد و ۲. هدف آشکار یا پنهان آن، جایگزینی کامل تبیین خالق با تبیین های خودبسنده علمی باشد (دیویس، ۱۹۸۳، صص ۲۱-۲۳).

۳-۱. تمایز شبهه از پرسش یا نقد بی طرف

پرسش بی طرف به جستار علمی یا فلسفی گفته می شود که با انگیزه کشف حقیقت مطرح می شود، نه با رویکرد ضربه به باور خاص به عنوان مثال «آیا قوانین فیزیک قابلیت تبیین پیدایش جهان را دارند؟»، اما نقد بی طرف ارزیابی منصفانه مبانی یک نظریه خالق یا مدل علمی، حتی در صورت رد برخی اجزاء، بدون قصد تخریب کل چارچوب الهیاتی است. در حالی که شبهه به عنوان نمونه شبهه نافی خالقیت انتقادی است که از ابتدا و ذاتاً با پیش فرض نفی خالق همراه بوده و داده های علمی یا زبان فلسفی را به منظور اقناع مخاطب در این مسیر به کار گرفته است. این تمایز در سنت کلامی بیش از چندین بار یادآوری شده است. علامه طباطبایی در *بداية الحکمة* بر اهمیت انگیزه و بافت ذهنی در تشخیص شبهه تأکید دارد و می گوید تمایز شبهه از سؤال، مقدمه ضروری برای بحث کلامی است (طباطبایی، ۱۳۶۴، ص ۵۸).

اما تشخیص دقیق شبهه، به ویژه در بستر پیچیده استدلال های علمی امروز، نیازمند معیارهایی

روشن و سنجش‌پذیر است. در این پژوهش، سه معیار اساسی به‌کار می‌رود: ۱. جهت‌گیری متافیزیکی آشکار؛ یعنی استدلال باید بر پیش‌فرض‌هایی مانند خودبستگی جهان، نفی علت فاعلی و یا استقلال مطلق قوانین طبیعی استوار باشد (کراوس، ۲۰۱۲، صص ۱۸-۲۴). ۲. کاربرد گزینشی یا تأویلی داده‌های علمی یعنی استفاده از مدل‌های علمی خارج از محدوده ابطال‌پذیری یا تعمیم‌یافته به حوزه متافیزیک، به‌گونه‌ای که نتیجه‌اش انکار خالق باشد. ۳. ساختار اقتناعی هدفمند علیه باور به خالق یعنی انتخاب مفاهیم، مثال‌ها و زبان بیان به‌گونه‌ای که شک یا نفی را در ذهن مخاطب تثبیت کند، نه صرفاً طرح یک بحث نظری. براساس این معیارها، گونه‌شناسی در بخش‌های آتی صرفاً شامل آن دسته از استدلال‌های معاصر ائیستی خواهد شد که واجد هر سه شرط باشند؛ تا هم با موضوع مقاله همسو باشد و هم از شمول موارد مبهم یا مرزی پرهیز شود.

۲. پیش‌فرض‌های معرفتی استدلال‌های معاصر ائیستی

استدلال‌های علمی-الحادی معاصر، هرچند ممکن است در ظاهر خود را بر دوش داده‌ها و مدل‌های علمی سوار نشان دهند، اما در واقع بر بستری از مفروضات متافیزیکی و جهان‌بینانه شکل گرفته‌اند که تعیین‌کننده جهت‌گیری و نتیجه نهایی این استدلال‌هاست. تحلیل و شناخت این پیش‌فرض‌ها، نه تنها کلید فهم چرایی تفسیر داده‌ها به‌سود نفی خالق است، بلکه امکان نقد بنیادین این استدلال‌ها را از ریشه فراهم می‌کند. اگر تنها به سطح ظاهری نظریات و مدل‌های علمی بسنده کنیم، ممکن است مبانی پنهان و جهت‌گیری‌های متافیزیکی آن‌ها آشکار نشود و نقدها صرفاً به بررسی جنبه‌های فنی یا تجربی محدود بمانند. این بخش با تمرکز بر سه پیش‌فرض محوری که تقریباً در تمام گونه‌های استدلال نافی خالقیت حضور دارند، بنیان معرفتی این استدلال‌ها را کالبدشکافی می‌کند. این سه عبارت‌اند از: طبیعت‌گرایی افراطی، اصل کفایت علل طبیعی و تقلیل‌گرایی علمی. هر یک از این پیش‌فرض‌ها، با تاریخچه، بستر فلسفی و پیامدهای خاص خود، نقشی بنیادین در شکل‌دهی به استدلال‌های الحادی ایفا می‌کنند.

۲-۱. طبیعت‌گرایی افراطی

طبیعت‌گرایی افراطی رویکردی است که تمام واقعیت را به طبیعت و قوانین حاکم بر آن منحصر دانسته و هرگونه موجود یا علت ماوراءطبیعی را صراحتاً نفی می‌کند. این دیدگاه که در تمایز با طبیعت‌گرایی روش‌شناختی قرار دارد، نه تنها در مقام علمی از جست‌وجوی ماوراء سکوت نمی‌کند، بلکه در مقام متافیزیک، وجود آن را ممتنع یا بی‌معنا می‌انگارد (Rees, 1999, p.2-12).

چنین پیش فرضی در آثار چهره‌هایی چون استیون هاوکینگ به وضوح دیده می‌شود؛ او در کتاب **طرح عظیم** با تأکید بر خودبستگی قوانین طبیعی، جهان را بی‌نیاز از خالق متعال معرفی می‌کند (هاوکینگ، ۲۰۱۰، صص ۱۷۰-۱۸۰). این موضع، هر چند در ظاهر بر پایه علم فیزیک مدرن ایستاده است، اما در لایه‌های زیرین خود یک گزاره فلسفی است، نه یک گزاره تجربی. حوزه‌های کیهان‌شناسی، فیزیک کوانتوم و نظریه‌های چندجهانی، نمونه‌های بارز بروز این فرض هستند. طبیعت‌گرایی افراطی همچون عینکی عمل می‌کند که از همان آغاز، هر داده یا پدیده را در قالب «خودبستگی طبیعت» تفسیر می‌کند و بدین ترتیب فضای مفهومی حضور خالق را از پیش مسدود می‌سازد.

۲-۲. اصل کفایت علل طبیعی و نفی علت فاعلی ماورایی

اصل کفایت علل طبیعی مدعی است که برای تبیین هر رویداد یا پدیده، علل درون‌جهانی کافی هستند و نیازی به ارجاع به علت فاعلی ماورایی وجود ندارد (اسملز، ۲۰۰۶، صص ۵-۶). در جهان‌بینی مبتنی بر این پیش فرض، هستی همچون یک سامانه علی بسته تصور می‌شود که زنجیره علل آن خودبسنده، خودمختار و کامل است. در آثار لارنس کراوس، این مفروض به شکل تلاش برای تبیین «آفرینش از هیچ» بر مبنای قوانین فیزیک و نوسانات کوانتومی به وضوح قابل مشاهده است (کراوس، ۲۰۱۲، صص ۱۳-۱۸). آنچه در ظاهر به‌عنوان نتیجه‌ای علمی معرفی می‌شود، در باطن زاده باور فلسفی به کفایت مطلق علل طبیعی است. پیامد معرفتی این پیش فرض آن است که پرسش‌هایی نظیر «چرا جهان وجود دارد؟» یا «چه کسی قوانین را برقرار کرد؟» اساساً بی‌اعتبار یا زائد تلقی می‌شوند. این پیش فرض بستر پرورش استدلال‌هایی مانند «علیت بسته» و «سناریوهای بی‌آغاز بودن جهان» را فراهم می‌کند که در گونه‌شناسی پیش رو به تفصیل تحلیل خواهند شد.

۲-۳. تقلیل‌گرایی علمی و کارکرد آن در حذف خالق

تقلیل‌گرایی علمی، در ساده‌ترین بیان، رویکردی است که بر تبیین پدیده‌های پیچیده بر اساس فروکاستن آنها به اجزای ساده‌تر و قوانین بنیادی‌تر تأکید می‌کند. این نگرش، که در قرون اخیر و به‌ویژه با پیشرفت فیزیک و شیمی تقویت شده، موفقیت بزرگی در حوزه‌های فناوری و پیش‌بینی پدیده‌ها داشته است، اما در حوزه فلسفه دین، ابزاری برای حذف فرض خالق شده است (الن، ۲۰۰۲، صص ۲۱-۲۵) از دیدگاه متفکران الحادی، اگر بتوان تمام سطوح واقعیت، حتی ظهور حیات و ذهن را، صرفاً با ارجاع به رویدادهای زیراتمی یا قوانین ریاضی توضیح داد، دیگر فرض خالق

آگاه، یک فرض زائد به‌شمار می‌رود و با تیغ اوکام باید حذف شود. نمونه این رویکرد، توضیح منشأ کیهان از نوسانات کوانتومی به‌عنوان واقعیتی خودپدید است که نیاز به خالق ندارد، یا تبیین حیات به‌مثابه برهم‌کنش شیمیایی پیچیده اما کاملاً طبیعی. گرچه در مقام علم، تقلیل‌گرایی ابزاری است برای فهم علل نزدیک، اما در مقام فلسفه، همین ابزار به دستاویزی برای نفی علل غایی و فاعلی تبدیل شده است. در گونه‌شناسی که در ادامه خواهد آمد، خواهیم دید که این پیش‌فرض به‌ویژه در استدلال‌های «تصادف کوانتومی» و «سناریوهای بی‌آغاز بودن جهان» زیرساخت تحلیل را می‌سازد.

۳. گونه‌شناسی استدلال‌های نافی خالقیت براساس استدلال‌های علمی-الحادی معاصر

پیشرفت‌های نیم‌قرن اخیر در فیزیک نظری، کیهان‌شناسی دقیق و مدل‌سازی‌های ریاضی پیچیده، مرزهای دانش تجربی بشر را به‌طرز بی‌سابقه‌ای گسترش داده‌اند. این دستاوردها، هر چند در غنای معرفتی انسان نسبت به جهان و ساختار آن سهم بنیادین داشته‌اند، بستر تفسیرهای متعارض را نیز فراهم ساخته‌اند. در این میان، جریان‌های متأثر از الحاد علمی کوشیده‌اند تا از زبان همین یافته‌ها و مدل‌ها بهره‌گیرند تا ضرورت وجود خالق یا مفهوم خالقیت را انکار کنند.

این تلاش‌ها، عملاً بر سه پیش‌فرض متافیزیکی تکیه دارند که در بخش پیشین واکاوی شد. طبیعت‌گرایی افراطی که واقعیت را منحصراً در چارچوب ماده و انرژی محدود می‌کند، اصل کفایت علل طبیعی که هر پدیده را واجد علتی درون‌جهانی و مستقل از علل ماوراء می‌داند و تقلیل‌گرایی علمی که تبیین هستی را به ساده‌ترین سازه‌های فیزیکی فرومی‌کاهد. این سه پیش‌فرض نه تنها بنیان فلسفی استدلال‌های الحادی را شکل می‌دهند، بلکه مسیر انتخاب و تفسیر داده‌ها را نیز تعیین می‌کنند.

در چارچوب این پیش‌فرض‌ها، چهارگونه شاخص از استدلال‌های علمی-الحادی معاصر در نفی خالقیت قابل شناسایی است. نخست تبیین آغاز جهان یا پدیده وجود از رهگذر تصادف کوانتومی، دوم حل ظاهری معمای «تنظیم دقیق» از طریق مدل‌های چندجهانی، سوم نفی علت متعالی از طریق استناد به «علیت بسته» و خودبستگی قوانین طبیعی و چهارم مدل‌سازی‌هایی که بر بی‌آغاز بودن جهان دلالت می‌کنند و از این رهگذر، آغاز متافیزیکی را بی‌معنا می‌سازند.

ارزیابی هر یک از این گونه‌ها، مستلزم توضیح بستر علمی و فلسفی پیدایش آن‌ها، صورت‌بندی منطقی استدلال و سپس نقدی چندلایه است: نقد علمی که به محدودیت‌های

تجربی و نظری می‌پردازد، نقد فلسفی که از حیث مفهومی و روش‌شناختی به چالش می‌کشد و نقد الهیاتی که تصویر اسلامی از خالق و آفرینش را در برابر خوانش مادی‌گرایانه آشکار می‌سازد.

۱-۳. تصادف کوانتومی به‌عنوان بدیل خالق

برداشت الحادی از مکانیک کوانتومی بر این ایده متکی است که در مقیاس‌های میکروسکوپی، رخدادهایی کاملاً تصادفی و فاقد علت قطعی رخ می‌دهند. اصل عدم قطعیت هایزنبرگ و پدیده نوسانات خلاً، در این چارچوب، ابزارهایی برای پیشبرد این مدعا می‌شوند. لورنس کراوس در اثر مشهور خود **جهانی از هیچ**، خلاً کوانتومی را «هیچ» می‌نامد و استدلال می‌کند که پیدایش ذرات و حتی کل جهان می‌تواند نتیجه رویدادهای تصادفی در این بستر باشد (کراوس، ۲۰۱۲، صص ۳۵-۳۸). در این برداشت، قوانین فیزیکی به‌صورت پیشینی موجودند و قادرند از رهگذر نوسانات، جهان‌ها را از «هیچ» پدید آورند.

نقد

از نظر علمی نخستین اشکال، مغالطه‌ای بنیادی‌تر است؛ زیرا در سطح کوانتومی سخن از تغییر تصادفی در سامانه‌ای موجود است، نه ایجاد تصادفی از نیستی مطلق. رفتار سامانه‌های کوانتومی در محیط‌های آزمایشگاهی کنترل‌شده، به لحاظ روش‌شناسی قابل تعمیم به کل کیهان نیست؛ زیرا شرایط مرزی، ابعاد و طبیعت سیستم اساساً متفاوت است. حتی استیون واینبرگ هشدار می‌دهد که فیزیک کوانتومی در مقیاس کیهانی نیازمند نظریه جامع‌تری مانند گرانش کوانتومی است که هنوز در دسترس نیست (واینبرگ، ۱۹۹۲، ص ۷۷). همچنین تعبیر «هیچ» در فیزیک کراوس با عدم مطلق در فلسفه تفاوت ماهوی دارد؛ زیرا خلاً کوانتومی در حقیقت یک وضعیت فیزیکی است که مملو از انرژی، میدان‌ها و ساختار قانون‌مند بوده و به‌هیچ‌روی با وضعیت عدم مطلق یکسان نیست. دیوید آلبرت به‌درستی کراوس را به خلط مفهومی میان این دو مقوله متهم می‌کند (آلبرت، ۲۰۱۴، ص ۱۲۳).

اما از حیث فلسفی، نظام قانونمندی فیزیکی که از آن قوانین انتزاع می‌شوند، خود به توضیح نیاز دارد؛ زیرا حتی اگر قوانین را مفاهیم انتزاعی بدانیم، این انتزاع از واقعیتی قانون‌مند و موجود در عالم انجام می‌گیرد. براساس برهان امکان و وجوب ابن‌سینا، چنین نظامی، به‌عنوان موجودی ممکن، مستلزم علتی واجب است (ابن‌سینا، ۱۴۰۴ ق: ج ۲، ص ۸۸). فروکاست «خلق» به‌خودجوشی آماری ذرات، بی‌توجه به این نکته است که هر آماری نیازمند بستر وجودی و قواعد حاکمی است که بیرون از توان تبیین خویش قرار دارند. ملاصدرا در تبیین اصل اصالت وجود،

تأکید می‌کند که وجود، حقیقتی واحد و وابسته به مبدأ متعالی است و حتی تغییر و حرکت نیز جلوه‌هایی از تجلی این فیض‌اند (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۱، ص ۳۴)؛ در نتیجه، رخداد‌های کوانتومی، هر چند ظاهراً بی‌علت به نظر آیند، در بستر علیت غایی الهی جای دارند. از منظر الهیات اسلامی، خالق نه تنها علت نخستین آغاز جهان است، بلکه استمرار وجود را لحظه به لحظه تضمین می‌کند (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۵۴)؛ لذا حتی اگر پاره‌ای رخدادها در سطح میکروسکوپی فاقد الگوی علی شفاف باشند، از حیث غایی تحت تدبیر الهی‌اند؛ بنابراین این نقد، پیش فرض طبیعت‌گرایی افراطی را به چالش می‌کشد؛ زیرا نشان می‌دهد که عدم قطعیت در پدیده‌های جزئی، دلیلی بر بی‌نیازی از علت متعالی نیست.

۳-۲. مدل‌های چندجهانی و حل مسئله تنظیم دقیق

برخی از نیرومندترین استدلال‌های الحادی معاصر علیه خالقیت، ناظر به پدیده‌ای است که در فیزیک و کیهان‌شناسی به «تنظیم دقیق» شهرت یافته است. یافته‌های نیم‌قرن اخیر در فیزیک بنیادی نشان داده‌اند که پارامترهای اساسی جهان نظیر ثابت گرانش، بار الکترون، یا نسبت جرم پروتون به الکترون در بازه‌هایی به‌غایت محدود و خاص قرار دارند که هرگونه تغییر ناچیز در آن‌ها، امکان شکل‌گیری ساختارهای پیچیده و حیات را منتفی می‌کند (ریس، ۱۹۹۹، ص ۶۷). این دقت شگفت‌انگیز، در نگاه بسیاری، نشانه‌ای از طراحی هوشمند است، اما جریان الحاد علمی، به‌ویژه در پی کارهای تگمارک و اسمایول، راه‌گریزی با عنوان «مدل‌های چندجهانی» مطرح کرده‌اند. ایده اصلی چنین مدل‌هایی آن است که جهان ما تنها یکی از بی‌شمار جهان‌های موازی با قوانین و پارامترهای متفاوت است. در برخی نسخه‌ها، این جهان‌ها حاصل تورم ابدی هستند که بی‌وقفه «حباب‌های کیهانی» با ویژگی‌های فیزیکی گوناگون ایجاد می‌کنند (گاث، ۲۰۰۷، ص ۱۵۴).

در روایت‌های دیگر، برخی نویسندگان، «تفسیر جهان‌های موازی» در مکانیک کوانتوم که نخستین بار توسط هیو اورت (اورت، ۱۹۵۷، ص ۴۵۴) برای حل مسئله سوپر پوزیشن پیشنهاد شد را بعدها در چارچوب گسترده‌تر چندجهانی به‌عنوان یکی از سناریوهای ممکن مطرح کرده‌اند؛ هرچند ارتباط اولیه آن با مسئله تنظیم دقیق، غیرمستقیم و موضوعی ثانوی است. در هر دو صورت، نتیجه فلسفی مورد نظر الحادی روشن است: اگر همه مقادیر ممکن در جایی واقع شوند، بعید نیست که ما، صرفاً به دلیل اصل انسان‌نگر^۱ خود را در جهانی بیابیم که این‌گونه تنظیم دقیق

۱. اصل انسان‌نگر در کیهان‌شناسی بدین معناست که ویژگی‌های جهان باید چنان باشند که پیدایش ناظران آگاه ممکن شود؛ این اصل در گونه ضعیف صرفاً تبیین مشاهدات ما را ممکن می‌سازد و در گونه قوی پیدایش ناظران را پیامد ضروری ساختار جهان می‌داند.

شده است، بی آن که نیازی به فرض خالق متعال باشد.

نقد

از نظر علمی نخست باید تأکید کرد که مدل‌های چندجهانی، هرچند در برخی صورت‌بندی‌ها و تفسیرهای توسعه‌یافته از نظریه‌های فیزیکی مانند تورم کیهانی و مکانیک کوانتوم مطرح می‌شوند، در حال حاضر فاقد پشتوانه تجربی مستقیم‌اند. جان الیس و دیگر فیزیک‌دانان هشدار داده‌اند که چنین مدل‌هایی را نمی‌توان در چارچوب آزمون‌پذیری تجربی پوپرین ارزیابی کرد؛ زیرا بنا به تعریف، این جهان‌های دیگر از دسترس مشاهده و آزمون بیرون‌اند (الیس، ۲۰۱۴، صص ۲۴-۲۸). از این منظر، مدل چندجهانی بیش از آن که یک نظریه فیزیکی به معنای استاندارد باشد، یک چارچوب فرضی-متافیزیکی مبتنی بر گسترش نامتعارف مدل‌های موجود است. دوم آن که خود این تفسیرها پرسش‌های بنیادی‌تری برمی‌انگیزند؛ چرا «کل نظام چندجهانی» دارای ظرفیت قانون‌مند برای تولید این جهان‌های گوناگون است؟ این پرسش که از آن با عنوان «تنظیم فرادقیق» یاد می‌شود، نشان می‌دهد انتقال مسئله از «جهان ما» به «چندجهان» صرفاً مشکل را یک سطح عقب‌تر می‌برد و آن را حل نمی‌کند (کالینز، ۲۰۰۹، صص ۱۹۳-۱۹۷).

اما از منظر فلسفی، استناد به چندجهان برای حذف نیاز به طراحی، غالباً دچار مغالطه «تیین با کثرت بی‌ضابطه» است. لایب‌نیتس، در بحث «اصل دلیل بسنده»، تصریح می‌کند که هر واقعیت، اعم از جهان یا هر پدیده جزئی، نیازمند علت یا دلیلی کافی برای وجود خویش است؛ یعنی هیچ امر واقعی بدون تبیین کافی تحقق نمی‌یابد (لایب‌نیتس، ۱۹۸۹، ص ۲۰۷). اگر وجود مجموعه‌ای ذاتاً پیچیده، مانند چندجهان بی‌توضیح بماند، اصل دلیل بسنده نقض می‌شود. از نظر کلام اسلامی، حتی اگر فرض کنیم بی‌نهایت جهان موازی با قوانین گوناگون وجود دارند، باز هم کل این هستی چندجهانی نیازمند «علت واجب‌الوجود» است. ابن‌سینا در الهیات شفا با برهان امکان و وجوب نشان می‌دهد که مجموعه ممکنات، هر قدر هم بی‌شمار باشند، بدون وجود واجب‌الوجود بالذات تحقق نمی‌یابند (ابن‌سینا، ۱۴۰۴ ق، ج ۲، صص ۸۷-۹۰). ملاصدرا نیز در *الحکمة المتعالیة* یادآور می‌شود که کثرت و تنوع در عوالم، مانع وحدت در افاضه وجود نیست؛ زیرا فیض وجودی از مبدأ واحد بر مراتب مختلف امکان جاری می‌شود (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۶، صص ۱۵-۱۷)؛ لذا الهیات اسلامی، برخلاف تصور مادی‌گرایان، خالق را صرفاً به‌مثابه علت فاعلی فیزیکی جهان مادی نمی‌بیند. خالق به‌مثابه «واجب‌الوجود»، نه تنها آغازگر هستی است بلکه تداوم‌بخش و قیوم آن نیز هست (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۵۴). در این چارچوب، حتی پذیرش بی‌نهایت جهان موازی با تفاوت‌های بی‌شمار، خدشه‌ای به اصل

خالقیت وارد نمی‌کند، بلکه نیاز به آن را تشدید می‌نماید. این تحلیل، پیوند مستقیمی با نقد پیش‌فرض طبیعت‌گرایی افراطی دارد؛ زیرا نشان می‌دهد که حتی اگر طبیعت را گسترش دهیم، از مرز نهایتاً وابسته آن به علت متعالی نمی‌توان عبور کرد.

۳-۳. علیت بسته و خودبستگی قوانین طبیعی

یکی از استدلال‌های محوری در ادبیات الحاد علمی معاصر، مفهوم موسوم به «علیت بسته» است. این تعبیر ریشه در ویژگی تعیین‌پذیری کامل معادلات فیزیک کلاسیک دارد؛ به این معنا که برای هر وضعیت موجود، تنها یک وضعیت سابق با آن سازگار است و برای هر وضعیت سابق، تنها یک وضعیت لاحق مجاز می‌باشد. چنین ساختاری، زنجیره علی بسته‌ای پدید می‌آورد که تمامی حالات جهان را بر مبنای قوانین درونی و شرایط اولیه توضیح می‌دهد و عرصه‌ای برای فاعلیت بیرونی یا فراطبیعی باقی نمی‌گذارد. این استدلال که معمولاً با اصل کفایت علل طبیعی همراه می‌شود، درصدد است نشان دهد که با فرض بسته بودن این سلسله علی، وجود علت نخستین - از جمله خدای متعال - نه از لحاظ فیزیکی لازم است و نه در چارچوب علم قابل طرح. از دید طرفداران این نگرش، پرسش از علت متعالی به حوزه‌ای غیرعلمی و خارج از دایره کاوش تجربی منتقل می‌شود (دنت، ۱۹۹۵، صص ۱۰۴-۱۰۲).

نقد

از منظر علمی، این ادعا تحت فشار چالش‌های بنیادین قرار دارد. نخست آن‌که بسیاری از مسائل فیزیکی، همچون منشأ قوانین طبیعی، شرایط اولیه جهان یا ماهیت زمان، هنوز فاقد نظریه‌ای قطعی و فاقد نظریه جامع بدیل هستند (پنروز، ۲۰۱۰، صص ۴۵ - ۴۸). مطالعات اخیر در زمینه گرانش کوانتومی و کیهان‌شناسی نظری، هر چند گام‌هایی برداشته‌اند، اما هنوز زمینه‌ای برای فروکاست کامل همه پدیده‌ها به مجموعه‌ای بسته از قوانین شناخته‌شده فراهم نکرده‌اند و پرسش‌های بنیادین درباره چرایی و چگونگی پیدایش خود این قوانین را بی‌پاسخ گذاشته‌اند. مفهوم «بسته‌بودن» علیت در علوم طبیعی نیز در فلسفه علم با تردید روبه‌رو است؛ زیرا علیت به‌عنوان رابطه‌ای میان رویدادها و پدیده‌ها، فراتر از پیوندهای فیزیکی مشاهده‌شده میان متغیرهاست و شامل سه سطح از علل می‌شود:

۱. علت‌های پنهان؛ یعنی علل تجربی ناشناس در سطح مشاهده.
۲. عوامل غایی؛ یعنی جهت‌داری و هدف‌مندی درونی پدیده‌ها.
۳. علل فراتبیینی؛ یعنی علل متافیزیکی که به منشأ وجود اشیاء ناظرند.

این مراتب از علیت با اصلِ بستانارِ علی در فیزیک کلاسیک تعارضی ندارند؛ چون بستانارِ علی فقط در سطح اعدادی - یعنی در چارچوب زنجیره علل درون جهانی - جاری است، ولی علیتِ غایی و هستی‌بخش در مرتبه وجود عمل می‌کنند و خاستگاه خود آن نظام بسته‌اند (کارت‌رایت، ۱۹۸۹، صص ۲۱۱ - ۲۱۶). از منظر سنتِ فلسفه و کلام امامیه، پایه شبهه علیت بسته در خلط میان «علیت اعدادی» و «علیت حقیقی و هستی‌بخش» نهفته است. در علیتِ اعدادی، علت‌ها تنها مُعدِّ و شرطِ تحققِ تحولاتِ طبیعی‌اند، اما علتِ حقیقی، افاضه‌کننده وجود است. هیچ زنجیره اعدادی نمی‌تواند به‌تنهایی مبدأ وجود باشد؛ زیرا هر معلول ممکن، برای تحققِ خویش، نیازمندِ واجب‌الوجود است (ابن‌سینا، ۱۴۰۴ ق، ج ۲، ص ۱۱۲). ملاصدرا در اسفار، علیت را در پرتو اصالتِ وجود می‌کاود و تأکید می‌کند که هر علتِ طبیعی، خود معلولی است قائم به فیضِ الهی (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۳، ص ۱۰۳). بدین ترتیب، بستانارِ علی اگر به مرتبه هستی‌تعمیم یابد، مرتکبِ خطای مفهومی می‌شود؛ چراکه سطحِ علتِ اعدادی را با علتِ هستی‌بخش یکی می‌گیرد.

از دیدگاه الهیاتی، حتی اگر قوانینِ طبیعی خودبسنده به نظر رسند، این خودبستگی به معنای استقلالِ وجودی نیست، بلکه به معنای استمرارِ افاضه وجود از علتِ نخستین در هر لحظه است. خالق، مدام نظامِ قوانین و وجود آن‌ها را حفظ می‌کند و چنان‌که علامه طباطبایی می‌گوید، اگر فیضِ الهی حتی یک لحظه منقطع شود، هستی به عدم بازمی‌گردد (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۵، ص ۶۷، همان، ج ۳، ص ۷۸). از این رو، ادعای «علیت بسته» نه‌تنها بر فروکاستِ هستی به قوانینِ طبیعی تکیه دارد، بلکه در سطحی بنیادین، وابستگی وجود همان قوانین به علتِ حقیقی را نادیده می‌گیرد. در نتیجه، این ادعا بیش از آن‌که بیانگر تبیین علمی باشد، بازتابی از تقلیل‌گرایی طبیعت‌گرایانه است که نمی‌تواند پاسخگوی دلالت‌های وجودی و عقلانی واقعیت باشد.

۳-۴. سناریوهای بی‌آغاز بودن جهان و انکار ضرورت خالق

آخرین گونه مهم در گونه‌شناسی شبهات نافی خالقیت، مربوط به نظریات کیهان‌شناسی است که جهان را فاقد آغاز مطلق یا واجد ابدیت زمانی فرض می‌کنند. در این رویکردها، پرسش از «آغاز» بی‌معنا تلقی می‌شود، یا جهان، ازلی و پایدار دانسته می‌شود؛ به‌مثابه چرخه‌ای بی‌پایان از انبساط و انقباض، یا خوشه‌ای بی‌انتها از رویدادهای کیهانی که بدون نقطه آغازی معین تداوم می‌یابند. نمونه شاخص این‌گونه، «مدل چرخه‌ای» است که پل استینهارت و نیل تورک در کتاب **جهان بی‌انتها** معرفی کرده‌اند؛ آنان پیشنهاد می‌کنند که کیهان در یک‌سری بی‌پایان از فازهای انبساط و انقباض عمل می‌کند، به‌گونه‌ای که هر «مه‌بانگ» صرفاً بخشی از چرخه پیشین و پسین است و

کلّ مسیر زمانی جهان بدون آغاز و بدون پایان باقی می ماند (استینهارت و تورک، ۲۰۰۷، صص ۱۱۵-۱۱۲).

این دیدگاه در قالب نظریه‌هایی مانند مدل «جهان نوسانی» که جهان را دارای چرخه‌های متناوب انبساط و انقباض می‌داند، یا برخی صورت‌بندی‌های نظریه ریسمان که ذرات بنیادی را به صورت نوسان‌های ریشه‌های انرژی یک‌بعدی تبیین می‌کند، مطرح شده است. این نظریه‌ها تلاش می‌کنند اصل ضرورت آغاز متافیزیکی را انکار کنند یا محل آن را تغییر دهند (گیلن و همکاران، ۲۰۱۳، صص ۹۹-۱۰۲).

نقد

از منظر علمی، این فرضیه‌ها با چالش‌های نظری و تجربی جدی روبه‌رو هستند. نخست آن‌که فیزیکدانانی چون بنجامین رنتنر تصریح کرده‌اند که هیچ مدل کنونی در کیهان‌شناسی توان ارائه تبیین تجربی و نظری کاملاً قانع‌کننده‌ای از «فقدان آغاز» ندارد و ادعای ازلی بودن جهان را نمی‌تواند مستند سازد (رنتنر، ۲۰۱۸، صص ۷۴-۷۷). افزون بر این، نظریه‌های مبتنی بر بی‌آغاز بودن با پرسش‌های مهمی در باب منشأ قوانین بنیادی، چگونگی آغاز تکامل کیهانی و نحوه حفظ یا ایستایی ساختارهای موجود روبه‌رو هستند؛ پرسش‌هایی که بدون فرض یک علت بنیادین یا پشتوانه فلسفی مستحکم، عملاً بی‌پاسخ می‌مانند. چالش دیگر، به ماهیت «زمان» در این مدل‌ها بازمی‌گردد. بخش قابل توجهی از کیهان‌شناسی مدرن از مفهوم نسبیت و وابستگی زمان به چارچوب مشاهده‌گر سخن می‌گوید. برای نمونه، شان کارول توضیح می‌دهد که آغاز یا پایان جهان، در چنین چارچوبی، یک امر «نسبی» و وابسته به دستگاه مختصات و پارامترهای اندازه‌گیری است و نه یک رویداد مطلق و فراگیر (کارول، ۲۰۱۰، صص ۲۰۱-۲۰۵)؛ بنابراین، «بی‌آغاز بودن» در این رویکردها، معنای ساده‌انگارانه ندارد و به لایه‌ای از پیش‌فرض‌های فلسفی و متافیزیکی گره خورده است که خود محل نقد جدی‌اند.

از منظر فلسفی، فرض «بی‌آغازی جهان» با اصل بطلان تسلسل در موجودات ممکن‌الوجود ناسازگار است. بر پایه این اصل، اگر سلسله علل و معلولات ممکن تا بی‌نهایت ادامه یابد، هیچ موجودی بالفعل تحقق نخواهد یافت؛ زیرا تحقق موجودات در گرو رسیدن به علتی است که وجود آن بالذات و ضروری باشد. ابن‌رشد در نقد افراط در بسط زنجیره علیت، تصریح می‌کند که وجود علت نخستین، شرط امکان وجود هر موجود دیگری است؛ علتی که هستی آن نه از دیگری اخذ شده و نه وابسته به غیر است و همین استقلال ذاتی، منشأ صدور وجودهای دیگر می‌گردد (ابن‌رشد، ۱۴۲۱ ق، صص ۸۹-۹۱)؛ نتیجه این مبنا آن است که سناریوهای بی‌آغازی، حتی اگر

در چارچوب فیزیک پذیرفتنی باشند، از حیث فلسفی و کلامی، خلأ تبیینی جدی دارند. ملاصدرا، این ضرورت را در متن نظریه اصالت وجود و در قالب عمیق‌ترین استدلال وجودشناسانه بازمی‌نماید. وی بیان می‌کند که هیچ موجودی از «عدم» به «وجود» نمی‌آید مگر از طریق فیض و افاضه علت نخستین؛ علتی که در سلسله هستی، واجب‌الوجود بالذات است و نه خود معلول علت دیگری (ملاصدرا، ۱۳۶۰، ج ۲، صص ۱۳۵-۱۳۸). این نگرش، بنیان درک مفهوم علت متعالی را فراهم می‌آورد؛ علتی که منحصر در ذات حق تعالی است و تمامی کثرات و تحولات عالم، به‌نحو تسخیری و وابسته، استمرار وجود خویش را از او می‌گیرند. بر این اساس از منظر الهیات اسلامی، نظریات بی‌آغاز بودن جهان دچار خلأ مفهومی نسبت به معنای حقیقی «خالق» هستند. خالق در تلقی اسلامی، هم واجد صفت «ابدیت» و هم دارای «علوت» مطلق بر مخلوقات است. علامه طباطبایی در المیزان بیان می‌کند که حضور ناگسستگی آن حقیقت مطلق در جهان، سبب استمرار، جهت‌داری و وحدت حقیقی هستی است؛ امری که سناریوهای بی‌آغازی، حتی در صورت صحت فیزیکی، توان تبیین و تحقق آن را ندارند (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۱۳۰).

نتیجه‌گیری

مقاله حاضر در بستر پژوهشی دقیق و منسجم به‌گونه‌شناسی و تحلیل انتقادی استدلال‌های معاصر اثنیستی با محوریت نفی خالقیت پرداخته است. اهمیت این بررسی از آنجا ناشی می‌شود که اولاً مباحث مرتبط با خالقیت علی‌رغم سیر تحولات علمی و فلسفی همچنان در فضای اندیشه معاصر محل مناقشه و ابهام‌اند و ثانیاً توجه صرف به استدلال‌ها و نقدهای فلسفی و کلامی به تنهایی نمی‌تواند پاسخگوی کلیت پرسش باشد، بلکه لازم است پیوندی عملی و نظری میان دستاوردهای علمی مبانی فلسفی و آموزه‌های الهیات برقرار شود. در این روند سه پیش‌فرض بنیادین طبیعت‌گرایی افراطی، اصل کفایت علل طبیعی و تقلیل‌گرایی علمی به‌عنوان مبنای اصلی استدلال‌های معاصر اثنیستی عمل کرده‌اند. چهار دسته شاخص این استدلال‌ها همگی در چارچوب همین پیش‌فرض‌ها پدید آمده و در پی ارائه تبیینی از جهان بی‌نیاز از فرض خالق متعالی هستند.

نقدها و تحلیل‌های علمی نشان داد که هر کدام از این مدل‌ها با محدودیت‌های روش‌شناختی تجربی و مفهومی جدی روبه‌رو است. تعمیم نوسانات و تصادفات کوانتومی به‌کل کیهان فاقد پشتوانه نظری دقیق است و در آن خلط مفاهیم فلسفی «هیچ» و «خلأ فیزیکی» رخ داده است.

منابع

۱. ابن رشد، ابوالولید محمد بن احمد، تهافت التهافت، بیروت: دارالفکر العربی، ۱۴۲۱ ق.
۲. ابن رشد، محمد بن احمد. تهافت التهافت، بیروت: دارالفکر العربی، ۱۴۲۱ ق.
۳. ابن سینا، حسین بن عبدالله. الشفاء: بخش الهیات، ج ۲، قم: نشر دارالکتب الإسلامية، ۱۴۰۴ ق.
۴. طباطبائی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۳ و ۵ و ۴. قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۴.
۵. طباطبائی، محمد حسین، بداية الحکمة، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۴.
۶. مظفر، محمد رضا، علم کلام، قم: دارالعلم، ۱۳۸۹.
۷. ملاصدرا، صدرالدین محمد بن ابراهیم شیرازی، الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة، ج ۶، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۹۸۱.
۸. ملاصدرا، صدرالدین شیرازی، الحکمة المتعالیة فی الأسفار الأربعة العقلیة، ج ۳، تهران: دارالکتب الإسلامیة، ۱۹۸۱.
۹. ملاصدرا، صدرالدین شیرازی، الحکمة المتعالیة فی الأسفار الأربعة العقلیة، ج ۲، تهران: چاپ سنگی مجلس، ۱۳۶۰.
10. Albert, David. (2014). *A Physical World: A Book on the Philosophical Foundations of Modern Physics*. New York: Harvard University Press.
11. Steinhardt, Paul, and Neil Turok. (2007). *Endless Universe: Beyond the Big Bang*. New York: HarperCollins Publishers.
12. Smales, Samuel. (2006). *The Scientific Image*. Oxford: Clarendon Press.
13. Allen, David. (2002). *Reductionism in Science*. London: Routledge.
14. Davies, Paul. (1983). *God and the New Physics*. New York: Simon and Schuster.
15. Penrose, Roger. (2010). *Cycles of Time: A New Look at the Laws of the Universe*. London: Bodley Head.
16. Rentner, Benjamin. (2018). *New Cosmology: Frontiers and Challenges*. Oxford: Oxford University Press.
17. Rees, Martin. (1999). *The Cosmic Soliloquy: The Search for the Fundamental Laws of the Universe*. London: Weary Publishers.
18. Real, Michael. (2020). *Metaphysical Naturalism and Scientific Practice*. Cambridge: Cambridge University Press.
19. Carroll, Sean. (2010). *From Eternity to Here: The Quest for the Ultimate Theory of Time*. New York: Dutton.
20. Cartwright, Nancy. (1989). *How the Laws of Physics Work*. Oxford: Oxford University Press.
21. Krauss, Lawrence. (2012). *A Universe from Nothing: Why There Is Something Rather Than Nothing*. New York: Free Press.

22. Guth, Alan. (2007). *Cosmic Inflation and the Future of the Universe*. Cambridge: Harvard University Press.
23. Leibniz, Gottfried Wilhelm. (1989). *Philosophical Writings: The Metaphysical Discourses*. Translated by Peter Lamb. New York: Hackett Publishing.
24. Weinberg, Steven. (1992). *The Dream of a Final Theory: The Search for the Fundamental Laws of Nature*. Cambridge: Cambridge University Press.
25. Hawking, Stephen, and Leonard Mlodinow. (2010). *The Grand Design*. New York: Bantam Books.
26. Dennett, Daniel. (1995). *Darwin's Dangerous Idea. Translated into English by the author*. New York: Simon and Schuster.
27. Everett, Hugh. (1957). "The Relative State Interpretation of Quantum Mechanics." *Reviews of Physics*, Vol.10, No. 5, p. 454.
28. Ellis, George. (2014). "Multiverses and Scientific Testability: A Critical Review." *Annals of Philosophy of Science*, Vol.1, pp. 24–28.
29. Gillen, Sylvan, Neil Turok, and Paul J. Steinhardt. (2013). "Quantum Cosmology and the Cyclic Universe." *Physical Review D*, Vol. 88, No. 12, pp. 99–102.
30. Collins, Robin. (2009). "Fine-Tuning, Multiverse, and Design." In John Haglund and Gordon McInerney (eds.), *The Cambridge Companion to the Philosophy of Cosmology*, Cambridge: Cambridge University Press, 2009.